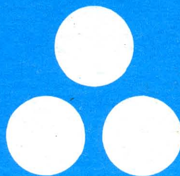




اِقرأ...

قرائت دری

برای صنف سوم



سال: ۱۳۶۵ ه‍.ش

قرائت دری

برای صنف سوم

سال ۱۳۶۵ هـ.ش

مؤلف :

خالد «کاپیسائي»

اعضاء مشورتي :

باطن شاه «صافی» و روژه ګل «وحدتي»

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

مناجات

کریما به بخشای بر حال ما　　که هستیم اسیر کمند هوا

نداریم غیر از تو فریادرس　　تویی عاصیان را خطابخش و بس

نگهدار ما را ز راه خطا　　خطا درگذار و صوابم نما

لغات :

١ - مناجات - راز و نیاز با خداوند (ج)

٢ - کریم - صاحب کرم ، سخی

٣ - فریادرس - دادرس ، مددگار

٤ - عاصی - گنهکار

٥ - صواب - راست و درست

نعت

زبان تا بود در دهان جای گیر ثنای محمدؐ بود دلپذیر
حبیب خدا اشرف انبیاء که عرش مجیدش بود متکاء

لغات :

۱ ـ نعت ـ وصف سید المرسلین ۳ ـ مجید ـ بزرگوار ، بلند پایه
۲ ـ حبیب ـ دوست ٤ ـ متکاء ـ تکیه گاه ، بالشت

عمل خالص

هر که باشد اهل ایمان ای عزیز پاک دارد چار چیز از چار چیز
از حسد اول تو دل را پاک دار خویشتن را بعد از آن مومن شمار
پاک دار از کذب و از غیبت زبان تا که ایمانت نیفتد در زیان
پاک گر داری عمل را بی ریاء شمع ایمان ترا باشد ضیاء
چون شکم را پاک داری از حرام مرد ایمان دار باشی والسلام

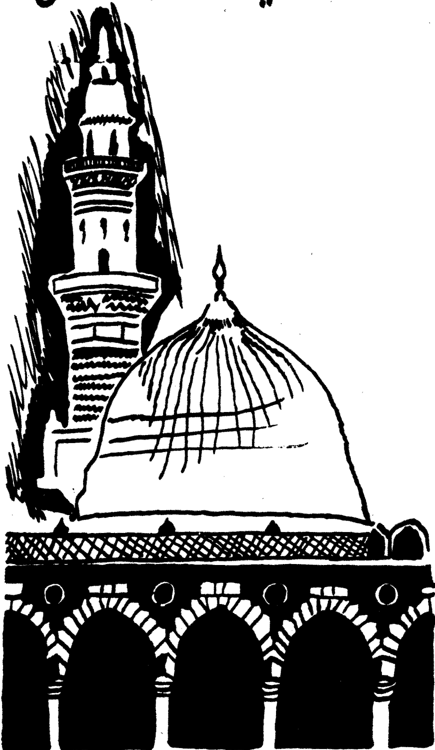
لغات :

۱ ـ حسد ـ کینه ۳ ـ ریاء ـ خود نمائی
۲ ـ کذب ـ دروغ ٤ ـ ضیاء ـ نور ، روشنائی

مدینه منوره

وقتیکه کفار مکهٔ مکرمه بر مسلمانان ظلم نمودند و مانع پیشرفت دین اسلام شدند ، حضرت محمد (ص) با اصحاب مبارک شان به امر خداوند (ج) ، از مکه مکرمه به مدینه منوره هجرت کردند .

باشندگان مدینه منوره مردم بسیار خوب بودند ، همراه حضرت محمد (ص) و دیگر مهاجرین همیشه کمک می نمودند ، از مال و دارایی خود به ایشان بخشش می نمودند .



حضرت محمد ص به آن ها نام انصار را گذاشته. پیش از هجرت پیغامبر مدینهٔ منوره بنام "یثرب" یاد میشد. حضرت محمد ص اولین مسجد را درین شهر بدست مبارک شان تهداب گذاشت، همراه اصحاب خود یعنی مهاجرین و انصار مسجدی آباد نمودند که بنام مسجد "نبوی" یاد میگردد.

روضهٔ مبارک حضرت محمد ص در مدینهٔ منوره می باشد. و تمام مسلمانان جهان در آن جا به ادای نماز و زیارت روضه پیشوای اسلام حضرت محمد ص و اصحاب کرام شان مشرف میشوند.

لغات :

انصار - کمک کنندگان.

مهاجر - هجرت کننده.

مکرمه - با عزت

اصحاب - کسانیکه هم صحبت پیامبر بوده و تا آخر عمر مسلمان باقی مانده باشد.

روضه - باغ

هجرت - کوچ کردن

تمرین :

۱ - وقتیکه کفار مکه مکرمه بر مسلمانان ظلم زیاد نمودند مسلمانان کجا هجرت کردند ؟

۵

۲ - باشندگان مدینهٔ منوره با مسلمانان چطور رفتار میکردند ؟

۳ - حضرت محمد (ص) بالای باشندگان مدینهٔ منوره چه نام گذاشتند ؟

۴ - یثرب نام قدیمی کدام جای میباشد ؟

۵ - اولین مسجد در شهر مدینهٔ منوره بدست کی ساخته شد ؟

۶ - مسلمانان هر سال چرا بعد از حج یا پیش از آن به مدینهٔ منوره میروند ؟

وظیفه : سوال ها و جواب های آن ها را در کتابچهٔ یادداشت خود بنویسید .

جملات ذیل را تکمیل نمائید .

۱ - حضرت محمد (ص) به امر خداوند (ج) .... هجرت کردند .

۲ - باشندگان مدینهٔ منوره مردم .... بودند .

۳ - مردم مدینهٔ منوره با مهاجرین همیشه .... می نمودند .

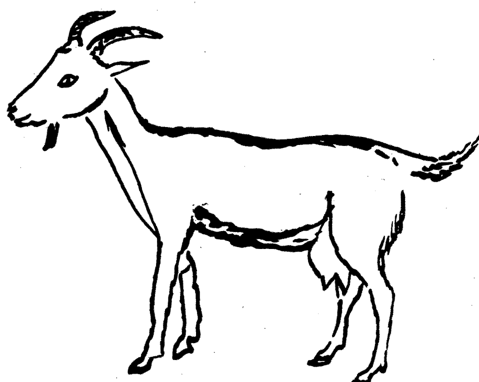
۴ - اولین مسجدی را که حضرت پیغمبر (ص) در مدینهٔ منوره آباد کردند بنام ...

.... یاد میشود .

۵ - روضهٔ مبارک حضرت محمد (ص) .... میباشد .

بزک چینی

دریکی از روزهای زمستان که برف میبارید ، نازو به اسد و رازق گفت ، امروز بیرون نمیرویم که تر میشویم . فردا که آفتاب شد یک آدمک قشنگ برفی رامیسازیم . حالا بیائید که برای تان قصه بزک چینی رابگوئیم .



اسد گفت ،، بسیار خوب ، امروز بیرون نمی رویم ، و قصهٔ بزک چینی را میشنویم . ''

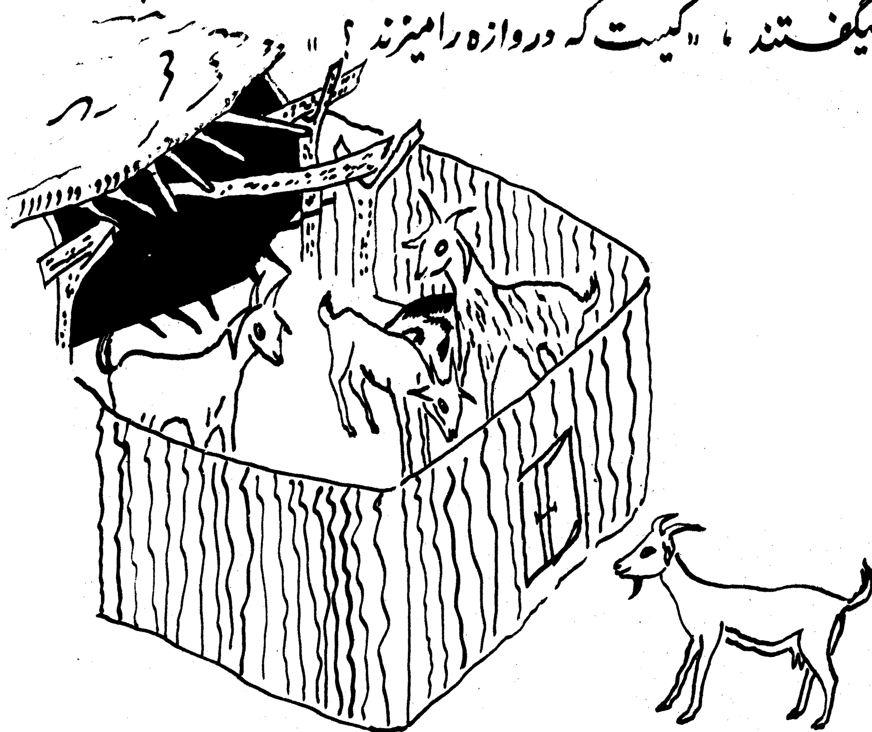
نازو به گفتن قصه شروع کرد .

،، بود نبود یک بزک چینی بود . این بزک چینی سه چوچه داشت . نام چوچه هایش انگک ، بنگک و کلوله سنگک بود . هرصبح که بزک چینی برای چریدن میرفت به چوچه هایش میگفت ،، چوچه های قشنگم ، من میروم ،

تا آمدن من دروازه را برای هیچکس باز نکنید . "

چوچه ها میگفتند ، " بسیار خوب . "

هر شام وقتیکه بزک چینی از چراگاه پس میآمد دروازه را می زد . چوچه هایش میگفتند ، " کیست که دروازه رامیزند ؟ "

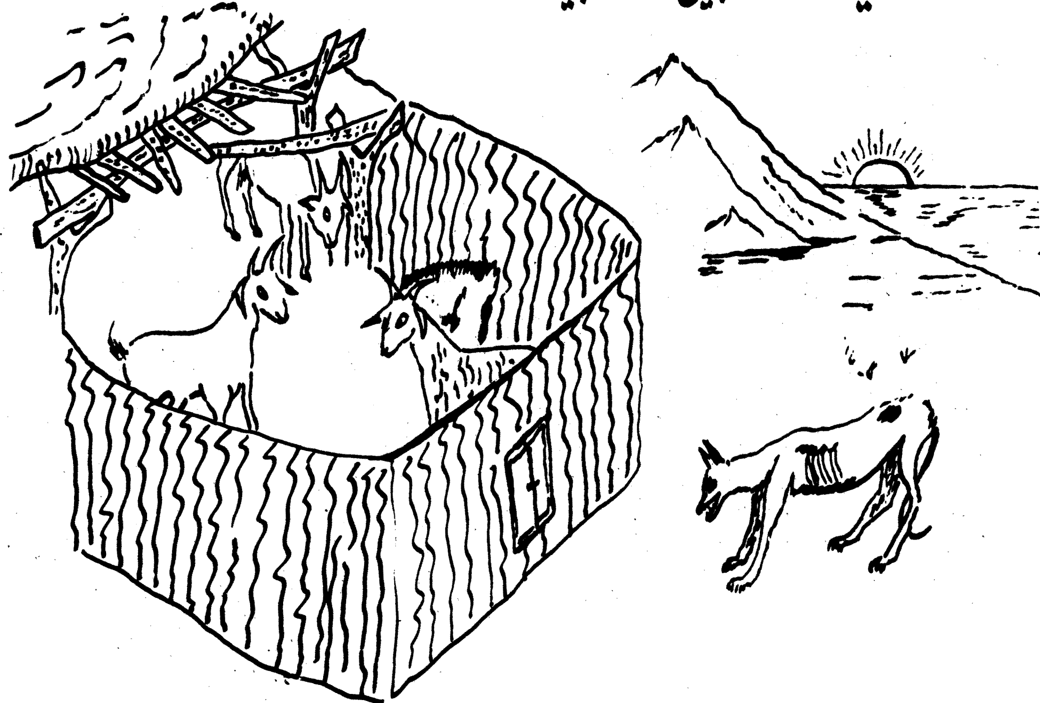


بزک چینی میگفت ، " چوچه های قشنگ من انگک ، بنگک وکلوله سنگک ، دروازه رابرای مادرتان بازکنید " ،

چوچه هایش پس از شنیدن صدای مادر باخوشی به طرف دروازه

میدویدند وآنرا بازمیکردند .

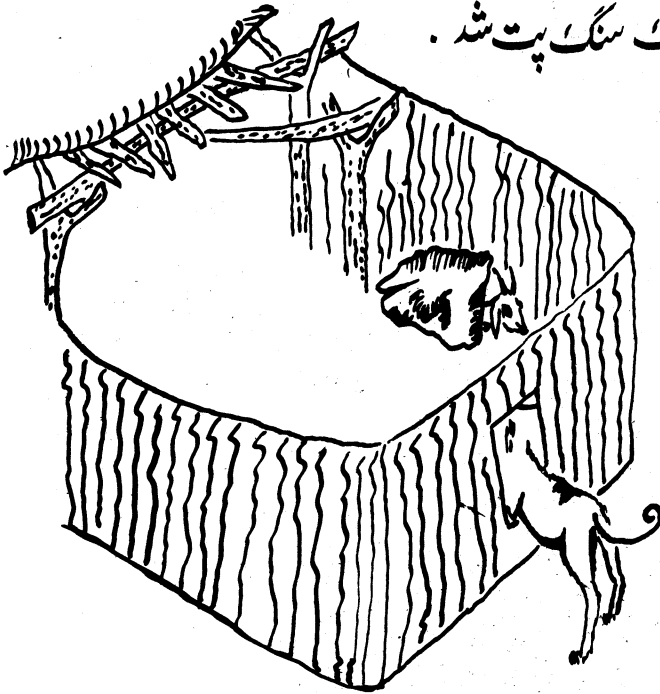
یک روز هم یک گرگ درنزدیک خانهٔ بزک چینی میگشت وقتیکه بزک چینی از خانه بیرون رفت گرگ آمد دروازه رازد .



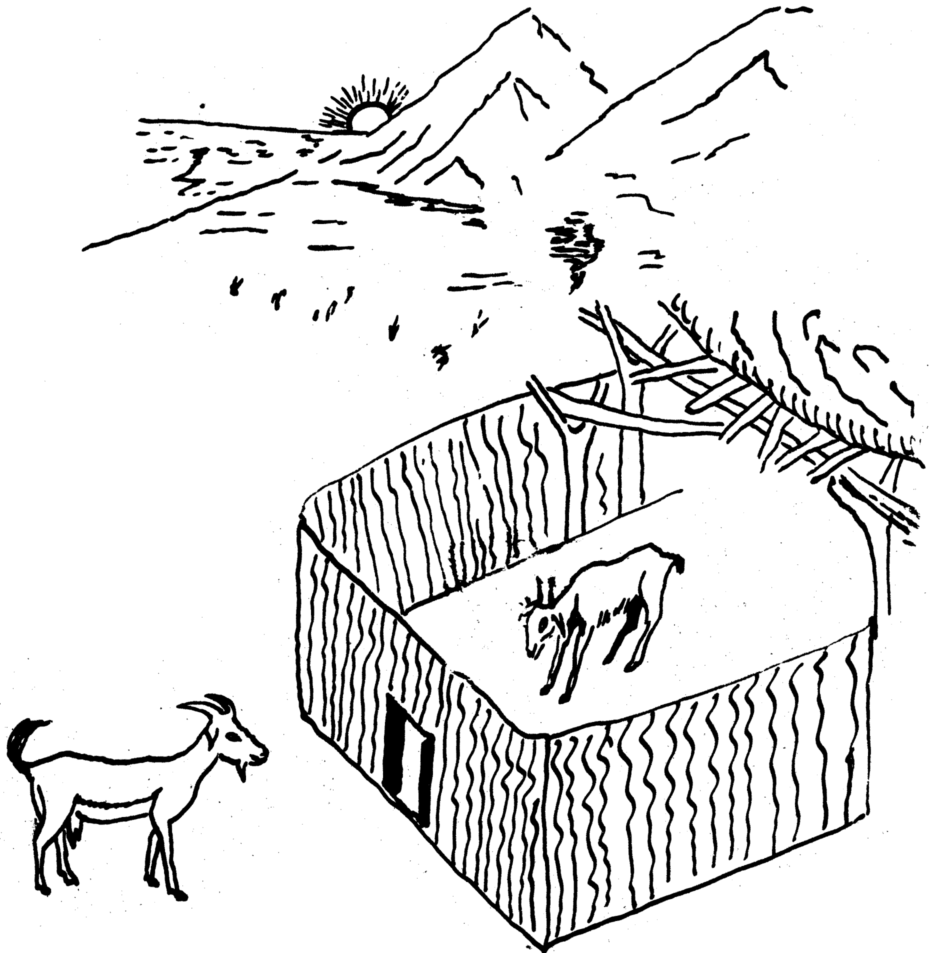
چوچه های بزک چینی گفتند "کیست که دروازه را میزند ؟"
گرگ صدای خود را مثل صدای بزک چینی ساخت وگفت ، "چوچه های قشنگ من انگک بنگک وکلوله سنگک ، دروازه را برای مادر تان بازکنید ."

چوچه های بزک چینی که آواز مادر خود را بی وقت شنیدند حیران ماندند.
گرگ باز هم صدا کرد. چوچه ها فکر کردند که مادرشان است دروازه را باز کردند.

گرگ بداخل خانه خیز زد. انگک و بنگک را قرت کرد. کلوله سنگک در پشت یک سنگ پت شد.



دیگر که بزک چینی از چراگاه آمد دروازه را زد مگر صدای چوچه هایش را نشنید . باز دروازه را زد .

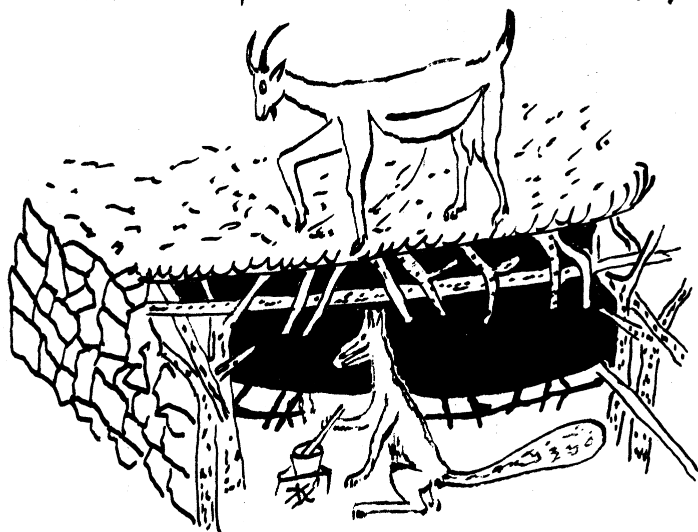


کلوله سنگک که بسیار ترسیده بود و پت شده بود ، نزدیک دروازه آمد و پرسان کرد ، کیستی که دروازه را میزنی ؟

بزک چینی جواب داد ، " پوچه های قشنگ من انگک ، بنگک کلوله سنگک دروازه را برای مادرتان باز کنید . "

کلوله سنگک با ترس و لرزه دروازه را باز کرد . وقتیکه بزک چینی بداخل خانه آمد ، انگک و بنگک را ندید . از کلوله سنگک پرسان کرد که - انگک و بنگک کجا هستند ؟

کلوله سنگک جواب داد که " بعد از رفتن تو چیزی آمد و آنها را قرت کرد . " بزک چینی بسیار پریشان شد . زود از خانه برآمد ، مگر حیران بود که چه کند و کجا برود . چند دقیقه بعد با قهر و پریشانی به طرف خانه روباه رفت و سر بام خانه روباه خیز زد .



روباه از درون خانه صدا کرد .

کیست سر بامک لرزانک من ؟

خاک میریزاند در آشک مهمانک من .

آش مهمانک مرا شور کردی .

چشم مهمانک مرا کور کردی .

بزک چینی جواب داد .

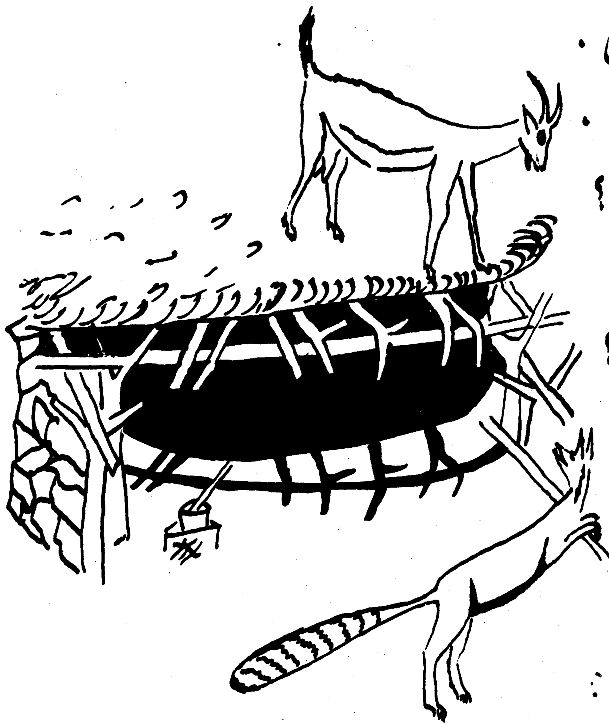
من استم بزک چینی .

دو شاخ دارم بالای بینی .

کی خورده انگک من ؟

کی خورده بنگک من ؟

کی می آید به جنگک من ؟



روباه جواب داد .

نخوردم انگک تو .

نخورده ام بنگک تو .

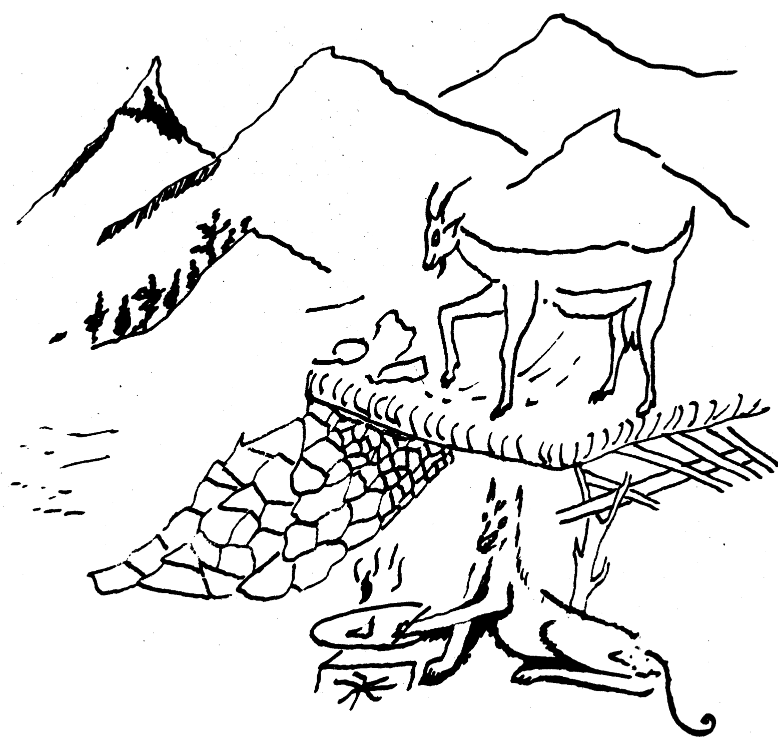
نمیایم به جنگک تو .

بعد از آن بزک چینی به خانه های شیر و پلنگ رفت و پرسان کرد . آنها هم جواب داد ند که چوچه هایش را نخورده اند .



پس ازان بزک چینی به طرف خانهٔ گرگ رفت و سر بامش خیز زد.
گرگ از داخل خانه صدا کرد.

کیست سر بامک لرزانک من؟
خاک میریزاند در آشک مهمانک من؟
آشک مهمانک مرا شور کردی،
چشم مهمانک مرا کور کردی.



بزک چینی جواب داد .

من استم بزک چینی .

دو شاخ دارم بالای بینی -

کی خورده انگک من

کی خورده بنگک من ، کی می آید به جنگک من

گرگ گفت :

من خورده ام انگک تو ،

من خورده ام بنگک تو ،

من میایم به جنگک تو



فردا صبح بزک چینی با یک کوزه شیر پیش آهنگر رفت وگفت :

" این شیر را بگیر وشاخ های مرا تیز کن ."

آهنگر شیر را گرفت وشاخهایش را تیز کرد .

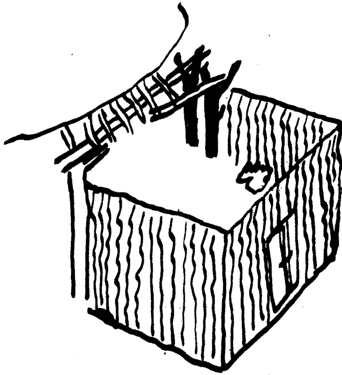
پسانتر گرگ یک کوزه را از خاک پُر کرد وبرای آهنگر برد وگفت :

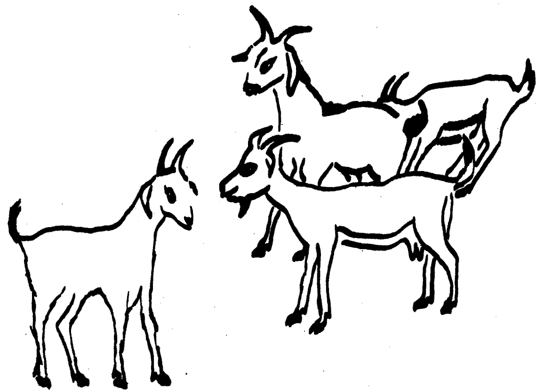
"این شیر را بگیر و دندانهایم را تیز کن . "

آهنگر دید که گرگ کوزه را از خاک پر کرده است وشیر در آن نیست قهر شد همه دندانهای گرگ را کشید و در جای دندانهایش پنبه ماند .

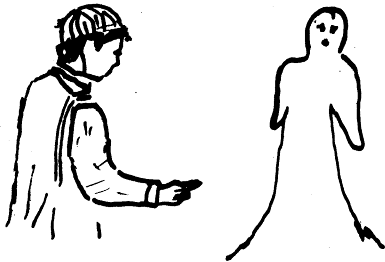


روز دیگر بزک چینی و گرگ به میدان جنگ رفتند . گرگ صدا کرد . « اول تو شروع کن .» بزک چینی گفت « نی اول تو شروع کن .» گرگ پس رفت و پیش آمد و به طرف بزک چینی خیز زد . بسیار کوشش کرد که او را بخورد ، مگر تکه های پنبه از جای دندانهایش افتاد و چیزی از دستش نیامد.
پس از آن بزک چینی به طرف گرگ دوید و با شاخهای تیز خود به شکم گرگ زد شکم گرگ پاره شد و گرگ به زمین افتاد . انگک و بنگک از شکم پاره شده گرگ بیرون آمدند . بزک چینی و چوچه هایش با خوشی به طرف خانه رفتند .





اسد و رازق از شنیدن این قصه بسیار خوش شدند . فردا که آفتاب شد و هوا خوب بود هر سه شان یک آدمک قشنگ برفی ساختند و آن روز را به خوشی تیر کردند



سوال ها و تمرین ها

۱ - نازو به رازق و اسد چه گفت ؟

۲ - اسد در جواب نازو چه گفت ؟

۳ - بزک چینی چند چوچه داشت نام های آنها چه بود ؟

۴ - صبح وقت که بزک چینی به چرا میرفت به چوچه هایش چه میگفت ؟

۵ - چوچه ها در جواب بزک چینی چه میگفتند ؟

۶ - گرگ نزدیک خانه که میگشت ؟

۷ - وقتیکه بزک چینی از دروازه بیرون رفت گرگ چه کرد ؟

۸ - وقتیکه دیگر بزک چینی از چراگاه آمد دروازه را زد چرا چوچه هایش جواب ندادند؟

۹ - کلوله سنگک چون مادر را دید چه گفت ؟

۱۰ - بعد بزک چینی کجا روان شد و چه کرد ؟

۱۱ - وقتیکه بزک چینی از گرگ سوال کرد چوچه هایش را که خورده است گرگ در جواب چه گفت ؟

۱۲ - فردا صبح بزک چینی با کوزه شیر کجا رفت ؟

۱۳ - گرگ نزد آهنگر چه برد و چه گفت ؟

۱۴ - بزک چینی چگونه بر گرگ درنده کامیاب گردید ؟

وظیفه شاگردان سوال ها و جواب های صحیح آن را درکتابچه خود یادداشت کنند .

خانه های خالی را در جملات ذیل با کلمات مناسب پر کنید .

بود نبود یک .... بود .

این بزک چینی سه ...... داشت .

چوچه هایش پس از شنیدن .... با خوشی به طرف دروازه میدویدند.

چوچه های بزک چینی که صدای مادر خود را .... بشنیدند .... ماندند.

کلوله سنگک بسیار ترسیده بود و .... بود .

کلوله سنگک جواب داد ، « بعد از رفتن تو .... و آنها را فرت کرد .

روباه از درون خانه .... کرد . کیست بر بامک ....

من اسمم بزک چینی . دو شاخ دارم ....

من خورده ام .... من خورده ام ....

آهنگر دید که گرگ کوزه را از .... پر کرده است و ....

در آن نیست . همه دندانهای گرگ را کشید و در .... پنبه ماند .

بسیار کوشش کرد که او را بخورد ، مگر .... از جای دندانهایش افتاد و . .

.... از دستش نیامد .

پس از آن بزک چینی به طرف گرگ .... و با شاخهای تیز خود به شکم ....

شکم گرگ پاره شد و گرگ به .... افتاد . انگک و بنگک از ....

گرگ بیرون آمدند .

اسد و رازق از شنیدن این .... بسیار .... شدند .

معلم صاحب نتیجه درس را به شاگردان بگوید .

خوبی وزیبائی تحریر

معلم صاحب کتابچهٔ حسن خط حفیظ را دید ، او را بسیار آفرین گفت و برایش نمرهٔ زیاد داد ، ورق های کتابچه پاره و چرک نبود ؛ نوشتهٔ حفیظ خوشنما بود ، خط خوردگی نداشت ، خط هایش راست بود ، نقطه های حروف کم و زیاد نبود ، نقطه ها بیجا هم نبود .

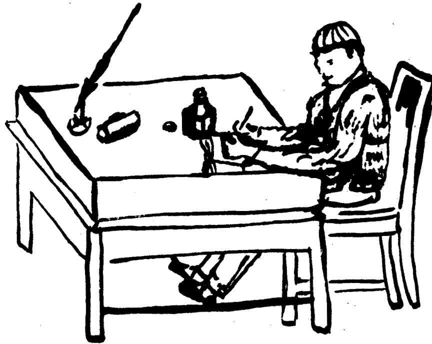
کلمات را جدا جدا نوشته بود ، حفیظ نوشتهٔ خود را درست مثل خط کتاب نوشته بود .

حفیظ بچهٔ بسیار با سلیقه است ؛ در وقت نوشتن دوات را دست راست می ماند و جاذب را طرف چپ می ماند .

از دوات به قلم رنگ کم می گیرد چراکه از قلمش رنگ نریزد و کتابچه اش چتل نشود ، چتلی بد است ، نظافت جزء ایمان میباشد ، پیامبر ما آدم نظیف را دوست میداشت ، حفیظ در وقت نوشتن سر خود را بسیار پایان نمیگیرد زیراکه ستون فقراتش کج نشود و دید چشمانش کم نشود .

او میداند اگر در وقت نوشتن سر خود را پایان بگیرد علاوه براینکه ستون فقراتش کج میشود و چشمانش کم بین میگردد ، ششهایش نیز خوب کار نمیدهد صحت و اعضایش خراب و قدش کپ میشود .

مردم بی تربیه نیز بالایش تمسخر میکنند .



لغات درس .

تحریر - نوشتن سلیقه - ذوق

ستون فقرات - تیر پشت ، استخوان پشت .

نظافت : پاکی تمسخر - ریشخند نمودن

سوال‌ها و تمرین‌ها .

۱ - معلم صاحب چرا حفیظ را آفرین گفت ؟

۲ - حفیظ چرا در وقت نوشتن سر خود را پایین نمی‌گیرد ؟

۳ - نظافت را کی دوست میداشت ؟

۴ - مردم بی تربیه بالای کی خنده میکنند ؟

رد استعمار

اگر از لاغری چون تار باشم ... گرسنه باشم و بیمار باشم
اگر اندر بیابان ره کنم گم ... اگر بی کفش و بی دستار باشم
اگر با زور بازو بشکنم سنگ ... اگر شب تا سحر بیدار باشم
اگر از بهر کسب لقمهٔ نان ... جوالی وار در بازار باشم
نباشد گر مرا بنز و شورلیت ... به کسب روزی گر خرکار باشم
اگر از بینوائی جان سپارم ... اگر محروم وصل یار باشم
اگر چشمم نبیند روشنائی ... اگر از گوش هم افگار باشم

بسازم با مصیبت ها نخواهم
که زیر یوغ استعمار باشم

لغات و ترکیبات مشکل درس

چون تار - مانند تار

ره - راه

بیابان - دشت بی آب و خشک.

کفش - بوت و پیزار

جوالی وار - مانند جوالی یا باربر .

بنز و شورلیت - هر دو موتر تیز رفتار است .

کسب - پیدا کردن ، بدست آوردن .

بینوائی - ناداری .

جان سپارم - جان بدهم ، بمیرم .

محروم - ناامید ، بی بهره .

وصل یار - رسیدن به یار یا دوست .

افگار - زخمی

مصیبت ها - غم ها و مشکلات

استعمار - ببهانهٔ آبادانی از نیروهای بشری و طبیعی یک کشور به نفع خود استفاده کردن .

یوغ - چوبیکه در وقت قلبه کردن برگردن دوگاو میگذارند .

سوال ها و تمرین ها :

۱ - مرد استعمار یعنی چه ؟

۲ - چرا شاعر گرسنگی و بیماری را پسندیده ؟

۳ - داشتن بنز و شورلیت را چرا بد گفته است درحالیکه داشتن آن بد نیست ؟

۴ - برای چه شاعر دوری و محرومیت از وصل یار را پسندیده ؟

۵ - استعمار آباد کردن را میگوید ولی چرا مردمان از کلمه استعمار بد می برند ؟

وظیفه :

شعر فوق را شاگردان حفظ نمایند .

معلم صاحب راجع به استعمار برابر توانائی فهم شاگردان معلومات بدهد .

جبار و نجار

وقتی از جبار پرسیدند احمق تر از خود دیده ای گفت : بلی . وقتی برای اتاق نشیمن خود خواستم دری بسازم ، نجاری را آوردم ، که اندازهٔ در اتاق را بگیرد .

اتفاقاً آن مرد ، هر دو دست خود را کشود و اندازه در اتاق را گرفت ، و روانه دکان شد ، که به آن اندازه در بسازد ، اما در بین راه . همه جا سر را بالا گرفته و دقت میکرد که کسی به وی نرسد ، مبادا اندازه بهم بخورد.

درمیان راه چاهی بود ، مرد نجار چون سرش بالا بود ، در چاه افتاد ، اهل بازار بر سرش اجتماع نمودند ؛ گفتند " دستت را بده که ترا از چاه بیرون آوریم ." نجار گفت : " ای یاران دستم را نگیرید که اندازه بهم میخورد ، موهای سرم را بگیرید . " پس من او را احمق تر از خود دیدم .



لغات درس

اتفاقاً - از روی اتفاق ، ناگهان

احمق - بی عقل

اجتماع نمودند - جمع شدند

سوال‌ها و تمرین‌ها :

۱ - از جبار چه پرسیدند ؟

۲ - جبار چه گفت ؟

۳ - نجار چه چیز را با خود نیاورده بود ؟

۴ - نجار چرا در چاه افتاد ؟

۵ - مردم به نجار چه گفتند ؟

۶ - نجار در جواب مردم چه گفت ؟

جملات خانه خالی ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

وقتی از جبار پرسیدند . . . . از خود دیده ای گفت

مرد نجار دربین . . . . . همه جا سر را بالا گرفت .

نجار چون سرش بالا بود دربین . . . . افتاد .

دستت را بده که . . . . از چاه بیرون آریم .

نجار گفت ای . . . . دستم را نگیرید .

موهای سرم را . . . . من او را احمق تر از . . . . . . یافتم .

وظیفه :

لطیفه های نظیر لطیفه فوق را جمع کنید و به همصنفان خود بگوئید .

فضیلت انسان

انسانها از یک پدر و مادر پیدا شده اند ، که پدر انسانها حضرت آدم علیه السلام و مادرشان حضرت بی بی حوا علیها السلام میباشد .

خداوند جل جلاله انسان را نسبت به همه مخلوقات که در آسمانها و زمین میباشد ، و یا چیزها یکه از دیدن آنها عاجز هستیم بهتر و زیباتر و داناتر آفریده است ! آفتاب ، مهتاب ، زمین و آسمان و همه چیز ها را در خدمت انسان گذاشته است .

علاوه براینکه اعضای قوی به ما داده است ، قوهٔ بزرگ دیگری را که عبارت از عقل است برای انسانها داده است تا بواسطهٔ آن خداوند جل جلاله را بشناسد ، حق را از باطل فرق نماید ، زندگی آبرومندی در دنیا و آخرت داشته باشند .

پس انسانیکه از نعمت بزرگ عقل کارگرفته اطاعت خداوند ج وپیغمبر ص ، رامیکند ، البته وظیفه انسانی خود را بجا آورده است وانسانیکه با وجود عقل و دانش خدای واحد را قبول نمیکند و از پیشوای بزرگ خود که حضرت محمد ص ، است پیروی نمیکند ، از جملهٔ گمراهان و کافران حساب می شود .

لغات درس :

فضیلت - بهتری .

جَلَّ جَلَالُهُ - بزرگ است عظمت خداوند .

مخلوقات - جمع مخلوق ، پیدا کرده شده ها .

واحد - یکتا ، یگانه .

سوال ها و تمرین ها :

۱ - انسانها از که پیدا شده ؟

۲ - اولین پدر و مادر انسانها چه نام داشتند ؟

۳ - انسانها و دیگر مخلوقات ازهم چه فرق دارند ؟

۴ - وظیفهٔ اولی انسان چیست ؟

سوال ها و جواب های آنرا در کتابچهٔ خود بنویسید .

جملات خانه خالی ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

انسانها از یک پدر و مادر پیدا شده اند که پدر انسانها .... و مادرشان . . . . . . میباشد.

انسان از همه مخلوقات . . . . . . و داناتر آفریده شده است .

انسان بواسطه عقل خدا را . . . . . . چه عقل از نعمت های بزرگ . . . . است که به انسان داده است.

کسی که با وجود عقل و دانش . . . . واحد را قبول نمیکند و از پیشوای بزرگ خود . .

. . . . پیروی نمیکند از جملهٔ گمراهان و کافران حساب می شود .

در فضیلت علم

بنی آدم از علم یابد کمال
نه از حشمت و جاه و مال و منال

چو شمع از پی علم باید گداخت
که بی علم نتوان خدا را شناخت

خردمند باشد طلبگار علم
که گرم است پیوسته بازار علم

کسی را که شد در ازل بخت یار
طلب کردن علم کرد اختیار

طلب کردن علم شد بر تو فرض
دگر واجب است از پیش قطع ارض

برو دامن علم گیر استوار
که علمت رساند بدار القرار

میاموز جز علم گر عاقلی
که بی علم بودن بود غافلی

ترا علم در دین و دنیا تمام
که کار تو از علم گیرد نظام

لغات :

۱ - حشمت - بزرگی

۲ - جاه - مقام، منزلت

۳ - منال - جائی که از آن سود و حاصل بدست آید .

۴ - گداختن - ذوب شدن

۵ - ارض - زمین

۶ - دار القرار - جهان جاوید، آخرت ، بهشت

٣٢

افغانستان

افغانستان وطن عزیز ماست ، ما درهمین جا از مادر زاده شده ایم وجود ما از آب و خاک وطن ساخته شده است . زندگی ما مرهون همین خاک پاک است از هوای وطن تنفس میکنیم ، خوراک ما از حاصل وطن ماست . پوشاک ما در وطن ساخته میشود .

پدران ما ازهمین خاک اند . نیاکان ما درهمین خاک دفن شده اند. نیاکان وپدران وطن ما رانگاه کرده اند . آنها بندها ساخته اند ، جوی ها کشیده اند ، کاریزها کنده اند ، مساجد ساخته اند ، باغ ها تیار کرده اند ، جنگل ها شانده اند ، راه ها کشیده اند ، شهرها آباد کرده اند ، پل ها ساخته اند .



اجداد ما دهقانی را ترقی دادند ، صنعت و کارهای دستی یاد داشتند تجارت میکردند ، و در نگاهداری وطن جان خود را فدا می کردند . وطن راکه خانهٔ مشترک همهٔ ماست برای ما میراث ماندند ، ماکه اولاد شیر مردانیم ، باید مانند پدرکلانهای غیور خود وطن را از دست تجاوزگران خلاص کنیم ، در نگهداری وطن از شر کفار از سر و مال خود بگذریم .

لغات و ترکیبات درس :

زاده شده ایم - پیدا شده ایم ، تولد شده ایم .

مرهون - گرویده

تنفس - نفس کشیدن .

نیاکان - بابه ها .

فدا کردند - قربان کردند

شیرمردان - مردانیکه مانند شیر غیرت دارند .

اجداد - نیاکان .

غیور - غیرت مند

سوال‌ها و تمرین ها :

۱ - ما از کجا هستیم ؟

۲ - پدران ما کجا زندگی میکردند ؟

۳ - نیاکان ما در کدام جای دفن شده اند ؟

۴ - خانهٔ مشترک ما افغانها کجاست ؟

سوال‌ها و جواب های مناسب وصحیح آنها را در کتابچهٔ خود بنویسید .

جملات خانه خالی ذیل را با کلمات شایسته پرکنید .

وجود ما از آب و خاک .... ساخته شده . خوراک ما از حاصل

وطن . . . . پدران ما . . . . رانگاه کرده اند .

درخلاصی وطن از ...... دیوسیرتان از سر و مال خود دریغ نمیکنیم .

اجداد ما دهقانی را . . . . دادند .

پدران ما وطن راکه خانه . . . . همهٔ ماست برای ما . . . . . . ماندند

وظیفه :-

لغات و ترکیبات درس فوق را در جملات مناسب استعمال کنید .

٣٥

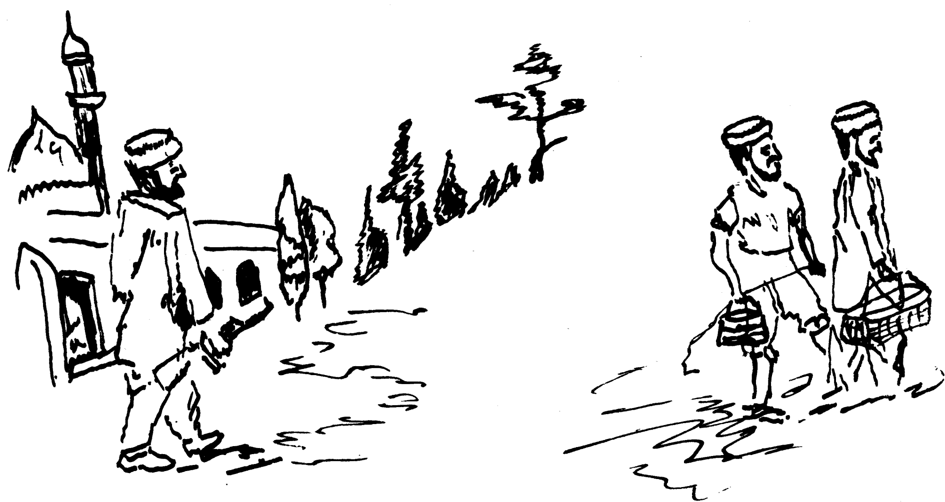
ماهی گیری

اکرم و انور دو جوان مجاهد بودند ، آنها با مجاهدین دیگر در هلمند زندگی می کردند . . منطقهٔ شان از تصرف حکومت ملحد آزاد بود .

روس ها و پرچمی ها نمی توانستند آنجا بیایند ، اکرم و انور با دیگر مجاهدین در بعضی روزها به سربند دریای هلمند می رفتند ؛ از سربند ماهی میگرفتند ؛ ماهی را به ده خود می آوردند . هم خود آنها ماهی را می پختند و می خوردند و هم به خانه های دور و پیش تقسیم میکردند .



یک روز اکرم و انور به مجاهدین گفتند ، " به اجازه برادران به سربند برای گرفتن ماهی میرویم " مجاهدین گفتند ، " خوب است شما برای گرفتن ماهی بروید . ما درین جا میباشیم ، نشود که دشمن بیاید و مردم ده را آزار بدهد . "



اکرم و انور به همدیگر گفتند ، " چه قسم اسباب ماهی گیری را ببریم چنگک ، جال یا مرگ ماهی ؟ ! "

انور گفت : " برای این که ماهی زیادتر بگیریم باید همرای خود جال و دو کجاوه ببریم . "

آنها جال و دو کجاوه را گرفتند و به طرف سربند روان شدند.
وقتی به سربند رسیدند به پیدا کردن جای مناسب برای گرفتن ماهی شروع کردند.



انور گفت، «این حصه دریا برای گرفتن ماهی چطور است اکرم جان؟»
اکرم که چند قدم دیگر پایانتر رفته بود گفت: «به خیال من این جای مناسبتر است.»
انور نزدیک اکرم رفت و گفت از چه می فهمی که این جای مناسب تر است.

اکرم گفت «از خاطرینکه ازرفت و آمد مردم کناره است ، سنگ های کلان دارد ماهی ها در زیر سنگ های کلان می باشد و تخم می مانند . »

اکرم چند دفعه جال را در آب انداخت . ماهی راکه میگرفت دریک چتری می انداخت .

دفعهٔ آخر اکرم جال را انداخت بعداز چند دقیقه جال را بالا کرد ، درجال ماهی زیاد آمده بود .



انور گفت ، " راستی بسیار ماهی گرفته ای . "

مردوی آنها ماهی ها را از چتری گرفتند و در کجاوه ها انداختند.
کجاوه ها پر شد .



انور و اکرم هر کدام یک کجاوه را پشت کردند . کجاوه های ماهی را به ده آوردند.
یک اندازه ماهی را در بین مجاهدین تقسیم کردند . چون ماهی زیاد بود ،
اکرم به انور گفت ، " بخاطریکه ماهی زیاد است ، بیا یک اندازهٔ آن
را در خانه های نزدیک تقسیم کنیم . "

انور گفت ، " کار خوب است . "

یک اندازه ماهی را در خانه ها تقسیم کردند .

مردم ده ازین کار خوب مجاهدین خوش شدند . در حق آنها دعای خیر کردند .



سوالها و تمرین ها :

۱ - اکرم و انور چه کاره بودند ؟

۲ - اکرم و انور کجا زندگی میکردند ؟

۳ - مجاهدین این منطقه در روزهای فراغت کجا می رفتند و چه میکردند ؟

۴ - مجاهدین ماهی را به که تقسیم میکردند ؟

۵ - اکرم و انور چه قسم اسباب را گرفتند ؟

۶ - کجا روان شدند ؟

۷ - وقتی به سربند رسیدند چه کردند ؟

۸ - انور به اکرم چه گفت ؟

۹ - انور نزدیک اکرم رفت و چه گفت ؟

۱۰ - انور واکرم کجا وه ها را پشت کرده کجا رفتند ؟

۱۱ - انور واکرم ماهی ها را چه کردند ؟

سوالهای فوق را با جواب های آنها در کتابچه ٔ خود بنویسید .

وظیفه :

جاهای خالی جملات ذیل را با کلمات مناسب پرکنید .

روسها نمیتوانستند در آن جا . . . .

هم خود آنها از ماهی . . . . وهم به خانه های دوروپیش تقسیم میکردند .

در این جا می باشیم . . . . دشمن بیاید ومردم ده را آزار بدهد .

آنها دو کجاوه وجال راگرفتند و به سربند . . . . روان شدند .

اکرم گفت ما ، از رفت وآمد مردم . . . . است . هردوی آنها

. . . . . . گرفتند و در . . . . . . انداختند . مردم ده ازین کارخوب

مجاهدین . . . . شدند و در حق آنها . . . . کردند . معلم صاحب نتیجه درس

را به شاگردان بگوید . معلم صاحب به شاگردان دستور بدهد که داستانهای مجاهدین سرکف افغانستان را برای همصنفان خود بگویند .

نظم

چار چیز است آنکه بعد از رفتنش
از محالات است باز آوردنش
چون حدیثی رفت ناگه بر زبان
یا که تیری جست بیرون از کمان
باز چون آرد حدیث گفته را
کس نگرداند قضای رفته را
باز کی گردد چو تیر انداختی
همچنین عمرت که ضایع ساختی
هر که بی اندیشه گفتارش بود
پس ندامتهای بسیارش بود
تا نگفتی می توان گفتنش
چون بگفتی کی توان نهفتنش

لغات و ترکیبات

محالات - جمع محال ، ناشدنی ها ، ناشو ، ناممکن .

حدیث گفته - سخن گفته شده ، گپ گفته شده .

ناگه - ناگهان ، فوری .

قضای رفته - حکم نوشته شده ، تقدیر ، حکم خداوند .

باز نگردد - دوباره نمی آید ، پس نمی آید ، بر نمی گردد .

اندیشه - فکر .

ضایع ساختی - نابود کردی ، گم کردی .

ندامت ها - پشیمانی ها .

کی توان نهفتنش - کی آن را پت کرده می توانی .

سوال ها و تمرین ها :

۱ - کدام چیز ها اند چون برود پس آوردن آنها امکان ندارد ؟

۲ - بی اندیشه سخن گفتن چه نتیجه دارد ؟

۳ - خاموشی چه وقت خوب است چه وقت بد ؟

۴ - عمر انسان چه وقت ضایع میشود ؟

۵ - سخن با تیر در شعر فوق چه نسبت دارد ؟

۶ - قضای رفته چیست ؟

وظیفه :

شاگردان شعر فوق را به دقت بخوانند سوال‌ها و جواب های صحیح آن را در کتابچه خویش یادداشت نمایند .

وظیفه :

معلم صاحب نتیجه درس را به شاگردان به زبان ساده بیان کند .

مال حرام

روزی پیامبر گرامی ما ، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
بعضی از مردم در دنیا کارهای بسیار خوبی انجام میدهند مثلا نماز می خوانند ، روزه میگیرند ، شب ها عبادت می کنند . اما همین مردم وقتی برای حساب در روز قیامت ، حاضر میشوند ، کارهایشان اصلا قبول نمیشود . و همه عبادت های آنان باطل میشود و از طرف خداوند (ج) فرمان میرسد که باید به جهنم بروند !!

اصحاب ازین سخن تعجب کردند .

سلمان فارسی (رض) پرسید : یا رسول الله (ص) ! اینها با اینکه نماز خوانده اند روزه گرفته اند به حج رفته اند ، به بینوایان کمک کرده اند ، باز هم به جهنم می روند ؟!

حضرت محمد (ص) فرمود : « آری با همه این عبادتها این مردم به جهنم می روند . »

سلمان فارسی (رض) دوباره با تعجب پرسید : « مگر چه کار بد انجام داده اند که همه کارهای خوبشان باطل میشوند ؟ »

حضرت محمد (ص) فرمود : چون این مردم مال حرام می خوردند ، مال مردم را بدون اجازه برمی داشتند ، از خوردن مال مردم پرهیز

نداشتند ، روزی خود را از راههای حرام به دست می آوردند.
به همین جهت خداوند (ج)، عبادتهای شان را قبول نمی کند، و باید به جهنم بروند.
هرکس که مال حرام بخورد، خداوند (ج)، کارهای خوب و عبادتهایش را هم قبول نمیکند.

لغات و ترکیبات درس :

عبادت - بندگی کردن.

روزقیامت - روزیکه تمام مرده ها زنده می شوند و خداوند از اعمال آنها حساب میگیرد.

باطل - نابود.

رسول الله - پیغامبر خداوند (ج).

بینوایان - ناداران ، فقیران.

جهنم - دوزخ.

مال حرام - مالیکه خوردنش ناروا باشد.

فرمان - امر.

صلی الله علیه وآله وسلم - درود و سلام خداوند (ج)، بروی و خاندان او باد.

سوال‌ها و تمرین ها :

۱ - حضرت محمد (ص) چه فرمود ؟

۲ - اصحاب از چه تعجب کردند ؟

۳ - سلمان (رض) از پیغمبر (ص) چه سوال کرد ؟

۴ - پیغمبر (ص) به سلمان (رض) چه جواب داد ؟

۵ - کسی که دزدی کند خداوند عمل خوبش را قبول میکند ؟

۶ - کسی که مال مردم را به زور بگیرد عبادت اش بنزد خداوند چطور است ؟

۷ - چه کاری عبادتهای انسان را باطل میکند ؟

۸ - اگر کتابچه یا قلم همصنفان خود را پیدا کردید چه میکنید ؟

سوالها و جوابهای صحیح آنها را در کتابچه بنویسید .

وظیفه :

لغات و ترکیبات بالا را در جملات مناسب استعمال کنید .

وظیفه :

این درس را در کتابچهٔ خود بنویسید .

در جملات ذیل خانه خالی را با کلمات و ترکیبات مناسب پر کنید .

بعضی از مردم در دنیا کارهای خوبی انجام . . . . .مثلا نماز .

لطیفه

وقتی ملا نصرالدین از همسایه دیگی طلبید ، تا در آن چیزی بپزد . چون پخت وپز ملا خلاص شد ، دیگچهٔ در آن نهاد و برای صاحبش روان کرد ، همسایه گفت: "این دیگچه از ما نیست".
ملا گفت : "این دیگچه را دیشب دیگ شما در منزل ما زائید ."
همسایه خوشوقت شد ، دفعهٔ دوم ملا دیگ را امانت خواست ، این مرتبه دیگ را پس نداد . پس از چندروز همسایه دیگ را طلب کرد ملا گفت : عمر شما باقی باشد دیگ در منزل ما مرد ."
همسایه گفت : "دیگ چگونه می میرد ؟!"
ملا گفت : " همانطوریکه بچه زائید . "

لغات درس :

نهاد - ماند

منزل - جای سکونت . خانه

مرتبه - دفعه

سوال ها و تمرین ها :

۱ - ملانصرالدین از همسایه چه خواست ؟

۲ - چون پخت و پز ملا خلاص شد چه کرد ؟

۳ - همسایه چه گفت ؟

۴ - ملا در جواب همسایه چه گفت ؟

۵ - باردیگر چون ملا دیگ را خواست و به همسایه نداد چه گفت ؟

۶ - همسایه درجواب ملا چه گفت ؟

جوابهای صحیح سوالات را با سوال ها در کتابچه ا خود بنویسید .

معلم صاحب نتیجه درس را به شاگردان بگوید .

سید جمال الدین "افغانی"

یکی از علمای بزرگ وبسیار مشهور افغانستان سید جمال الدین
پسر سید صفدر "رح" میباشد .
این مرد بزرگ در سال ۱۲۵۴ ه ش درقریه اسدآباد کنر
تولد شده است . سید جمال الدین "افغانی" تعلیمات ابتدائی خود را
در کابل تکمیل کرد .
سید هفده ساله بود که به هند سفر کرد ، و این سفر بخاطر یادگرفتن
علم ریاضی بود ، و بعدا به قصد ادای حج به بیت الله شریف رفت .
همچنان سید جمال الدین "افغانی" به ممالک مصر ، ایران ، ترکیه
روسیه ، فرانسه ، انگلستان وجرمنی مسافرت کرده است .
یگانه مقصد ونظر سید ازین سفر این بود که مردم جهان را با دین
مقدس اسلام آشنا سازد ، و دربین مسلمانان اتحاد بوجود بیاورد .
همه وقت خویش را درنوشتن کتابها ومقالات سودمندی
میگذراند . کنفرانس ها میداد بدین وسیله دربیداری مسلمانان جهان کوشش
زیاد کرد .

سید جمال الدین افغانی کوشید تا ظلم و بی عدالتی ، نفاق

ودشمنی از بین مردم دورشود ، مسلمانان هرجاییکه باشند باهم اتفاق واتحاد کامل داشته باشند .

بالاخره درسنهٔ ۱۳۱۶ هجری قمری در استانبول وفات یافت ، وبعدازآن جسدش به کابل انتقال گردید و در ساحه پوهنتون کابل بخاک سپرده شد .

لغات وترکیبات درس :

پسر - بچه

تعلیمات - آموزش ها .

تکمیل - پوره کردن ،

قصد - نیت ، مقصد .

ادای حج - بجاآوردن حج .

مسلمین - مسلمان ها .

سودمند - بافایده .

به دین - به آیین .

اتحاد - اتفاق . ساحه - محوط

انتقال - نقل دادن . بی عدالتی - نابرابری

سوالات و تمرینات :

۱ - سید جمال الدین افغانی از کدام ولایت افغانستان میباشد ؟

۲ - سید چرا به هند سفر کرد ؟

۳ - سید جمال الدین افغانی تعلیمات ابتدائی را در کجا به انجام رسانید ؟

۴ - سید به کدام ممالک سفر کرد و مقصدش از این سفرها چه بود ؟

۵ - سید جمال الدین درکدام سنه و در کجا وفات شد ؟

۶ - اکنون جسد سید در کجاست ؟

سوالها وجواب های صحیح آن ها را درکتابچه های خود بنویسید .

جملات ذیل با کلمات مناسبیکه در درس خوانده اید پرکنید .

سید جمال الدین از . . . . و بسیار مشهور افغانستان بود .

این مرد بزرگ در سال . . . . در قریه . . . . کنر تولد شده است

او . . . . . . بود که به هند سفر کرد و این سفر بخاطر یادگرفتن علم . . . .

. . . . . . بود .

سید جمال الدین همه وقت خویش را در . . . . کتابها و مقالات . . . . .

. . . . . . میگذراند .

شیرفروش

شیرفروشی بود که باشیر آب می آمیخت ، و بر مردم میفروخت ،
یکنفر که از فریبکاری او به تنگ شده بود ، روزی دو ظرف آورد .
شیرفروش گفت : هر روز یک ظرف شیر میبردی ، مگر امروز
دو ظرف شیر میبری ؟
شخص مذکور گفت : دو ظرف آورده ام برای اینکه شیر و آب را
جدا جدا بدهی .
شیرفروش شرمنده شد و بسیار خجالت کشید .

سوالها :-

۱- فروختن شیر و آب مخلوط شده کار خوب است یا بد ؟

۲ - چرا خریدار دو ظرف برد و پیش از آن چیزی نگفت ؟

۳ - مردم فریبی چه عاقبت دارد ؟

حکایت شیرفروش را معلم صاحب با شرائط امروزی تطبیق بدهد .

مقام معلم

معلم گر نبودی اینقدر علم از کجا میشد
بالفاظ و به معنی طالبان چون آشنا میشد
اگر استاد در تعلیم شاگردان نمی کوشید
چگونه از غبار جهل این دلها صفا میشد
خواص جمله اشیا در جهان می ماند پوشیده
چه چاره بود اگر شخصی بدردی مبتلا میشد
ز فیض علم باشد انتظام هرچه را بینی
بدون علم کار خلق کی با مدعا میشد
معلم گر چراغ علم و عرفان را نمی افروخت
چسان مخلوق عالم واقف از ذات خدا میشد
چرا ای ارجمند من نکوشیدی بدرس خود
کنون هر مشکل مغلق به افکار تو وا میشد
تو از شان معلّم بی خبر ماندی هزار افسوس
برای دیده ات خاک قدومش توتیا میشد
اگر علم و کمال عشقری میداشتی از خود
بهر جا ناخن سعی تو هم عقده کشا میشد

لغات درس :

مبتلا	گرفتار	صفا	پاک
فیض	برکت	خواص	عادت‌ها، جمع خاصیت
واقف	با خبر	انتظام	برابری
مغلق	پیچیده	مدعا	مقصد
افکار	جمع فکر	عرفان	علم
توتیا	سرمه	مخلوق	جمع خلق .
شان	عزت و دبدبه	عشقری	تخلص شاعری است از افغانستان .
عقده	گره		
جهل	نادانی		

سوالات :

۱- معلم چه وظیفه دارد ؟

۲- اگر جاهل می ماندیم چه برسرمان می آمد ؟

۳- شأن معلم چیست ؟

۴- ناخن سعی یعنی چه ؟

معلم صاحب نتیجهٔ درس را به شاگردان بگوید .

حضرت ابوبکر صدیق رض

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه از جملهٔ یاران و دوستان شجاع حضرت محمد (ص) بود.

نخستین مردی بود که پیغامبری حضرت محمد (ص) را تصدیق نمود. و به نبوت جناب شان ایمان آورد. حضرت ابوبکر صدیق (رض) در راه اسلام همه مال و دارائی خود را صرف کرد و همیشه مطابق فرمان خداوند (ج) و دستور رسول الله (ص) رفتار می نمود.

حضرت ابوبکر صدیق رض با همه مسلمانان رفتار نیک و خلق خوش داشت

حضرت ابوبکر صدیق رض در وقت هجرت پیغامبر (ص) از مکهٔ معظمه به مدینهٔ منوره با ایشان همراه بود.

چون حضرت ابوبکر صدیق رض در سراسر زندگی خویش گفتار و کردار حضرت پیغامبر (ص) را قبول میکرد و از آن پیروی می نمود، از آن جهت حضرت رسول (ص) ایشانرا به لقب صدیق یاد کردند که اکنون هم به آن لقب یاد میشوند.

بعد از رحلت حضرت محمد (ص) مسلمانان حضرت ابوبکر صدیق (رض) را بحیث خلیفه و جانشین حضرت پیغمبر انتخاب نمودند.

درزمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق رض دین مقدس اسلام به بسیاری جا های دورجهان رسیده بود . تمام کسانیکه بین مسلمانان فتنه وفساد ایجاد میکردند ، توسط مجاهدین اسلام ازبین رفتند ؛ درهمین زمان مسلمانان برای رساندن دین پاک اسلام به جهانیان تلاش زیاد نمودند.

درزمان حضرت ابوبکر صدیق (رض)، مسلمانان همه باهم دوست ومهربان بودند ومانند اعضای یک فامیل باهم زندگی میکردند .

حضرت ابوبکر (رض) بعدازدوسال وشش ماه خلافت ازجهان رحلت کردند ودرمدینه منوره درجوار مرقد حضرت محمد (ص) بخاک سپرده شد .

لغات این درس

رحلت - کوچ کردن وازجهان رفتن .

صدیق - راستگو .

رض - مخفف رضی الله تعالی عنه - راضی باشد خداوند ازاو .

مرقد - قبر .

شجاع - دلاور

فتنه . اختلاف

جوار - پهلو، همسایگی، نزدیکی

نخستین - اولین

نبوت - پیغمبری

مقدس - پاک　　ایجاد - پیداکردن

فتنه - فساد　　مجاهد - سعی وکوشش کننده

سوالات وتمرین ها :

۱ - حضرت ابوبکر صدیق (رض) که بود ؟

۲ - اولین مردیکه به حضرت محمد (ص) ایمان آورد که بود ؟

۳ - حضرت ابوبکر (رض) بعد از چند سال خلافت رحلت کرد ؟

۴ - حضرت ابوبکر (رض) در کجا بخاک سپرده شد ؟

سوالها وجواب های آنها را درکتابچهٔ خود بنویسید .

وظیفه :

لغت های تازهٔ درس را در جمله های مناسب استعمال نمائید .

جمله های نامکمل ذیل را با کلمات مناسب تکمیل نمائید .

حضرت ابوبکر صدیق همه مال و . . . . . . خود را در . . . . بمصرف رسانید .

حضرت ابوبکر صدیق در وقت هجرت از مکه معظمه بسوی . . . .

با . . . . رفیق راه بوودند .

چون حضرت ابوبکر صدیق در تمام . . . . گفتار حضرت محمد «ص» را

. . . . پیامبر او را به لقب صدیق یاد کردند .

در زمان حضرت ابوبکر «رض» دین . . . . به بسیار جاهای . . . . .

. . . . رسیده بود .

در زمان حضرت ابوبکر «رض» همه . . . . با هم . . . .

و مهربان بودند .

لطیفه

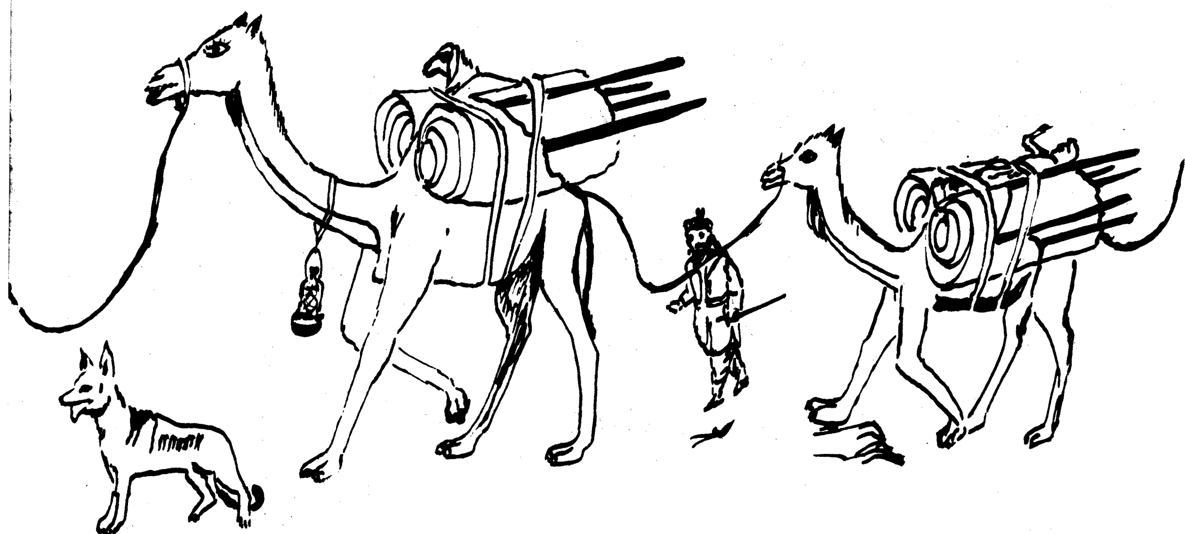
روزی یک آدم به خانه رفیقش رفت . و با وی مهمان شد . مهماندار عسل اورد . نان کم بود زود تمام شد ولی مهمان بدون نان عسل خوردن را ادامه داد .

رفیقش دست او را گرفت و گفت :

تنها عسل خوردن دل را میسوزاند .

مهمان گفت : دل مرا نمی سوزاند ولی دل شما را میسوزاند .

دختر کوچی



یکی از روزهای گرم تابستان بود . یک دختر کوچی بنام فیروزه
با همسایه برای آوردن آب به کاریز رفته بود . کاریز از خیمه بسیار دور بود .
فیروزه با مشک آب که به شانه اش مانده بود چاشت به خانه آمد .
مادرش گفت : « دخترم خوب شد که زود آمدی آب خلاص
شده است . »
مادرش مشک آب را از شانهٔ فیروزه پائین کرد .
فیروزه گفت « مادر جان بسیار گرسنه شده ام . »

مادرش پرسید : «چه میخوری ؟ »

فیروزه جواب داد : «هرچه باشد . »

مادرش باز پرسید : «برنج باسی میخوری ؟ »

فیروزه جواب داد : «بلی مادرجان برنج رابسیار خوش دارم» .

مادرش گفت : « درکاسه ازدیگ برنج بگیر ، بخور . »

فیروزه گفت : « مادرجان ، اگرتو به من بیاری خوش میشوم ، من بسیار مانده شده ام .



وقتی که مادرفیروزه طرف دیگ رفت دید که سر دیگ باز است .
درین وقت پدرفیروزه آمد ، دید که مادرفیروزه مصروف است .
پرسید : " مادرفیروزه چه میکنی ؟ "
او جواب داد : " فیروزه از کاریز آب آورده ، گرسنه شده است
برنج باسی را برایش می برم که بخورد . "



چون پدرفیروزه نزدیک دیگ برنج رفت گفت : " اوه ، چقدر
مگس زیاد ، سر برنج جمع شده است ! "
مادرفیروزه : " سر دیگ باز بود مگس بسیار آمده است . "

پدر فیروزه پرسید « برنج ترش نشده است ؟»

مادر فیروزه گفت : « کمی ترش شده است ، لیکن پروا ندارد . »

درین وقت فیروزه صدا کرد : « مادر جان ، زود شو که بسیار گرسنه هستم . »

مادرش گفت : « حالا برایت میآرم . »



فیروزه برنج را زود زود خورد ، بعد از آن به کارهای خیمه مصروف شد .

نماز دیگر فیروزه به مادرش گفت : « مادر جان شکمم بسیار درد میکند . دلم هم می پرد ، نزدیک است استفراق کنم . »

مادرش گفت : « خدا نکند ترا چه شده ؟ »

فیروزه گفت : « مادرجان نمی فهمم ، از وقتی که برنج را خورده ام ، در شکمم آهسته آهسته دردپیدا شد . »

مادرش گفت : « به گمانم همان برنج باسی ترا مریض ساخته . »

فیروزه گفت : « امکان دارد . »

پس از چند دقیقه گفت : « مادرجان لگن را بیار که استفراق میکنم »

مادرش وارخطا شد ، زود لگن را آورد . فیروزه استفراق کرد .



شام پدر فیروزه به خیمه آمد ، دید که فیروزه در بستر افتاده است . به بستر او نزدیک شد و پرسید : « دخترم چرا خواب شده ای ؟ »

فیروزه جواب داد : « آغا جان بسیار مریض هستم ، خنک می خورم ، چند دقیقه پیش استفراق کرده ام ؛ از نماز دیگر به این طرف شکمم درد میکند »



درین وقت پدر فیروزه غوغو سگ را شنید ؛ از خیمه برآمد . دید که یک آدم به طرف وی میاید . پدر فیروزه پرسید : « تو کیستی ؟ چه کار داری ؟ »



آن آدم جواب داد : « ماما ، من از این ده استم ، چند گوسفندم گم شده هر قدر پالیدم نیافتم دلم است پرسان کنم که با رمهٔ شما آمده یا نه ؟ »

پدر فیروزه گفت : « گوسفند های تو در رمهٔ من نیامده است من رمهٔ خود را پیشتر حساب کردم . »

آن مرد گفت : « من خودم رمهٔ شما را دیده میتوانم ؟ »

پدر فیروزه گفت : « بیا ببین چرانه . »



وقتی آن آدم رمه را دید گوسفند هایش آن جا نبودند ، پیش از رفتن گفت : ماما ، صدای نالش بگوشم میاید . کسی مریض است ؟ »

پدر فیروزه گفت : « بلی دخترم بسیار مریض است . »

مرد که گفت : « خدا نکند ! او را پیش داکتر نبرده ای ؟ »

پدر فیروزه گفت : « نه نبرده ام ، درین نزدیکیها داکتر است ؟ »

مرد گفت : « بلی در ده ما یک داکتر لائق است فوراً دخترت را پیش او ببر . من هم کمک می کنم ، خانهٔ داکتر را بتو نشان میدهم . »

پدر فیروزه گفت : « بسیار خوب گفتی . »

دخترش را بکمک آن آدم پیش داکتر برد .

داکتر از فیروزه پرسید : « چه تکلیف داری ؟ »

فیروزه جواب داد : « شکمم درد میکند ، خنک میخورم ، چند دفعه استفراق کردم ، بسیار به تکلیف هستم . »

داکتر گفت : « دهنت را باز کن ! زبانت را بکش . »

بعد از دیدن دهن و زبان فیروزه ، داکتر پرسید « چه خورده ای ؟ »

فیروزه گفت : چاشت برنج باسی خورده ام . »

داکتر گفت : حالا دوا برایت میدهم ، دوا بخور ، استراحت کن ، خوب میشوی . »

داکتر برای فیروزه دوا داد و توصیه کرد : بعد ازین کوشش کنی که غذای شب مانده یا ترش شده را نخوری . درتابستان هوا گرم و مگس ها زیاد است ، احتیاط کنید که سر غذا و میوه تان پت باشد . مگس به آن

ننشیند ، چراکه مگس مکروب ها را از جا های ناپاک به غذای تان میاورد.

پدر فیروزه پرسید : " داکتر صاحب ، مکروب مضر است ؟ "

داکتر جواب داد : " بلی . وقتی که غذای ناپاک را میخوریم مکروبها هم خورده میشوند . این مکروب ها مارا مریض میسازند . "

پدر فیروزه پرسید : " داکتر صاحب مکروب چیست ؟ "

داکتر جواب داد : " مکروب یک جاندار بسیار خورد و ریزه است . هرقدر کوشش کنیم آنرا به چشم دیده نمیتوانیم . "



پدرفیروزه گفت : « اگر مکروب را به چشم دیده نمیتوانید چطور می فهمید که مکروب وجود دارد ؟ »

داکتر گفت : « ما مکروب را با آلهٔ که ذره بین نام دارد می بینیم »

پدرفیروزه پرسید : « داکتر صاحب ، ذره بین چیست ؟ »

داکتر گفت : « ذره بین آله ایست که چیزهای بسیار ریزه را کلان نشان میدهد »

پدرفیروزه پرسید : « داکتر صاحب ، نان ، شیر ، ماست وپنیر و دیگر خوردنی ها را از مکروب چطور نگاه کنیم ؟ »

داکتر توصیه کرد : « اول تمام غذا ها را باید نگاه کنید که مگس بر آنها ننشیند ، دوم تمام میوه ها و سبزیها را پیش از خوردن با آب صاف بشوئید ، سوم ، بعد از آن که چیزهای پختنی را با آب صاف شستید آنها را خوب پخته کنید . »

پدرفیروزه از معلومات داکتر بسیار تشکر کرد و گفت : « من و خانواده ام کوشش میکنیم که گپهای شما را همیشه به یاد داشته باشیم و بر آنها عمل کنیم .

سوالات و تمرین ها :

۱ - کوچی ها چگونه زندگی میکنند ؟

۲ - فیروزه کجا رفت وچه آورد ؟

۳ - فیروزه چه خورد که مریض شد ؟

۴ - پدر فیروزه که بخانه آمد از فیروزه چه پرسید ؟

۵ - فیروزه چه گفت ؟

۶ - پدر فیروزه به کمک که دخترش را به داکتر برد ؟

۷ - داکتر از فیروزه چه پرسید ؟

۸ - بعد از معاینه داکتر به فیروزه چه توصیه کرد ؟

۹ - پدر فیروزه چرا از داکتر پرسید : « داکتر صاحب مکروب چیست » ؟

۱۰ - داکتر درجواب پدر فیروزه چه گفت ؟

۱۱ - مکروب را توسط کدام آله می بینیم ؟

۱۲ - غذا را چگونه از مکروب نگاه کرده می توانیم ؟

جمله های نامکمل ذیل را تکمیل نمائید .

مادر فیروزه گفت : « دخترم ما . . . . که زود آمدی .

فیروزه جواب داد : « بلی . . . . برنج را . . . . خوش دارم .

دراین وقت پدر فیروزه آمد . . . . . . که مادر فیروزه معروف . . . . .

مادر فیروزه گفت : مردیک باز بود مگس . . . .

خانه ما

هر کسی هست در زمانهٔ خویش
در پی جمع آب و دانهٔ خویش
دیده باشی پرنده را که چسان
مهر ورزد با آشیانهٔ خویش
مرچه پیدا کنند مورچه گان
میکشندش به سوی لانهٔ خویش
ما هم از جان و دل همیکوشیم
پی بهبود وضع خانهٔ خویش
گاه و بیگاه هر کجا باشیم
می سراییم این ترانهٔ خویش
دوست داریم همچو جان عزیز
ملک زیبای جاودانهٔ خویش

لغات درس :

در پی - در پشت

مهرورزد - محبت می کند ، دوستی میکند .

آشیانه - خانه ، جای ما لانه .

خویش - خود .

لانه - آشیانه ، خانهٔ گنجشک ها

بهبود - خوبی

میسرائیم - می خوانیم

گاه وبیگاه - وقت ناوقت .

جاودانه - همیشه ، دایم

زمانه - وقت

چسان - چه قسم

سوالها :

۱ - چرا مردم به خانهٔ خود مهر می ورزند ؟

۲ - ما چرا جهاد میکنیم ؟

۳ - آیا خانه ما آباد است یا خراب ؟

حضرت عمر فاروق (رض)

حضرت عمر رض پسر خطاب و یار دوم حضرت محمد ص بود ، بعد از رحلت حضرت ابوبکر صدیق رض به خلافت رسید .

چون حضرت عمر رض همه وقت حق را از باطل فرق میکردند بنابر آن حضرت پیغمبر ص لقب شان را فاروق گذاشتند .

حضرت عمر رض در زمان خلافت خویش با همهٔ مردم آزادانه صحبت میکردند ، و هرکس که آرزوی دیدن وی را میداشت به آسانی ایشانرا دیده میتوانست . خانه ومنزل ، لباس وخوراک شان از دیگران برتر نبود . همیشه از طرف شب بخانه ها وکوچه ها می رفتند ، تا از احوال مردم باخبر شوند ومشکلاتی راکه داشته باشند ، حل نمایند .

در زمان حضرت عمر رض سرزمین های ایران ، شام ، فلسطین و مصر فتح شد و مردمان این سرزمین ها به دین اسلام مشرف گردیدند .

والیان و مامورینی که از طرف خلیفهٔ مسلمین حضرت عمر رض بهرجا مقرر می شدند ، با مردم بسیار دوستانه وبرادرانه رفتاری نمودند . مال کسی را نمیگرفتند و همه وقت در خدمت مردم بودند .

در زمان خلافت حضرت عمر رض عدالت کامل برقرار بود . تا

امروز جهان اسلام به عدالت شان افتخار دارد . بعد از ده سال وشش ماه خلافت از طرف یک شخص منافق بنام ابولوءلوء به عمر ۶۳ سالگی در وقت نماز صبح به شهادت رسید .

لغات درس :

فاروق - فرق کننده حق از باطل .

عدالت - انصاف وداد

لقب - نام وصفتی که به کسی داده میشود .

افتخار - فخر کردن . بالیدن

خلیفه - جانشین .

سوالها وتمرین ها .

۱ - حضرت عمر رض چندمین یار حضرت پیغمبر ص بود ؟

۲ - حضرت عمر رض را چرا فاروق میگفتند ؟

۳ - رویهٔ حضرت عمر رض با مردم چگونه بود ؟

۴ - ممالکیکه در زمان شان فتح شد کدام اند ؟

وطن

ای وطن ! ای جای بود و باش ما
ای وطن ! گهوارهٔ خوش باش ما
ای وطن ! ای مهر تو پاداش ما
عشق تو شعار ماست ، ای وطن ای وطن
عز تو وقار ماست ، ای وطن ای وطن

ای جوانان آستین را برزنید
نقش میهن را کمی خوشتر زنید
گام درین ملک پهناور زنید
خاک تو مزار ماست ، ای وطن ای وطن
عشق تو شعار ماست ، ای وطن ای وطن

یک دل و یک عزم و یک قوت شویم
مرد و زن پابند یک وحدت شویم
جسم مردمداری و همت شویم
این سخن قرار ماست ، ای وطن ای وطن
عشق تو شعار ماست ، ای وطن ای وطن

لغات درس :

۱ـ مهر - محبت .

۲ـ پاداش - عوض نیک .

۳ـ عشق - محبت و دوستی .

۴ـ عز - عزت .

۵ـ وقار - حیثیت .

۶ـ میهن - وطن .

۷ـ گام - قدم

۸ـ پهناور - بزرگ و کلان و فراخ .

۹ـ عزم - قصد محکم .

۱۰ـ وحدت - اتفاق .

۱۱ـ همت - غیرت .

تمرین :

معلم صاحب به شاگردان وظیفه بدهد که شعر وطن را یاد کنند و لغات فوق در جملات ادبی استعمال شود .

لطیفه

وقت چیدن گیلاس

معلم از شاگردان پرسید انگور را می شناسید و سیب را خورده اید شاگردان گفتند بلی !

معلم رو به اسد نموده پرسید تو گیلاس را می شناسی گفت بلی

معلم گفت وقت چیدن گیلاس چه وقت است ؟

اسد جواب داد :

معلم صاحب ، وقتیکه باغبان نباشد و سگ باغبان درخواب باشد . شاگردان همه از شنیدن آن خندیدند .

معلم گفت : اسد جان ! اسلام ما را از عمل بد دزدی منع کرده، باید از دزدی پرهیز نمائیم .

تمرین :

معلم صاحب از شاگردان چند لطیفهٔ ادبی بپرسد و درکتابچه بنویسند .

حضرت عثمان (رض)

خلیفهٔ سوم مسلمانان حضرت عثمان رض است ، اسم پدرشان عفان میباشد .

حضرت عثمان رض صاحب اخلاق نیکو ، بسیار حلیم وباحیابودند . در تمام حیات خود سخن بد به کسی نگفته اند درزمان خلافت شان . قرانکریم از روی نسخهٔ صحیح آن نوشته وتکثیر شد ، ازآن سبب ایشان را جمع کننده قرانکریم می نامند .

حضرت عثمان رض مرد ثروتمند و سخی بودند ، دارائی خود را درراه اسلام مصرف کردند . ایشان بعد از دوازده و نیم سال خلافت هنگام تلاوت قرآنکریم به شهادت رسیدند .

لغات درس :

حلیم - نرم خوی وبردبار

نسخه - کتابیکه از روی کتاب دیگرنوشته شده باشد .

سخی - بخشنده ،

تکثیر - بسیار وزیاد شدن .

تمرین

۱ - حضرت عثمان رض بعد از که خلیفه شد ؟

۲ - صفت بزرگ حضرت عثمان رض کدام است ؟

۳ - حضرت عثمان رض را چرا جمع کننده قرآن می گویند ؟

۴ - حضرت عثمان رض چند سال خلافت کرد ؟

۵ - چه وقت و درکدام حالت به شهادت رسید ؟

جمله های نامکمل ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

حضرت عثمان رض ، در تمام حیات خود . . . . . . به کسی . . . . . اند

حضرت عثمان رض . . . . . . بودند و تمام دارائی . . . .

در راه اسلام مصرف کردند .

بعد از دوازده و نیم سال . . . . در حالت تلاوت .

. . . . . شهید شد .

نتیجهٔ غفلت

روزی خرگوش با سنگ پشت مسابقهٔ دویدن نمود ، فاصلهٔ دویدن را تا سرکوهی که در آنجا بود قرار دادند تا کدام یکی پیشتر به سرکوه میرسد و مسابقه را می برد .

خرگوش با خود گفت که : " من بسیار تیز و چالاک و سبک اندام هستم . هر وقتیکه خواسته باشم از سنگ پشت پیش میشوم ، ازین سبب به خواب مشغول شد و آرام گرفت ، اما سنگپشت بخود فکر کرد که من نسبت به خرگوش ناتوانم . جسم من سنگین و پا های من کوتاه است . پس چاره آنست که ساعتی آرام نباشم و لحظهٔ غفلت نکنم .

ازین رو در رفتار خود سستی نمیکرد و به جانب مطلوب می دوید ، تا اینکه پیش از خرگوش بالای کوه رسید و به مرام خود کامیاب شد .

وقتیکه خرگوش از خواب بیدار شد دید که سنگپشت پیشتر از آن به سر کوه رسیده است ، پریشان شد و از غفلت خود ندامت میکرد و افسوس می خورد اما فائدهٔ نداشت .

لغات درس :

غفلت - بی پروائی ، تنبلی

مسابقه - پیشی گرفتن

ندامت - پشیمانی

مطلوب - مقصد .

سوالها و تمرین ها ،

۱ - از غفلت چه نتیجه حاصل میشود ؟

۲ - خرگوش در مسابقه چرا پس ماند ؟

۳ - سنگپشت چطور کامیاب شد ؟

۴ - خرگوش از چه افسوس میکرد ؟

۵ - پشیمانی خرگوش فایده داشت ؟

وظیفه :

لغات جدید درس را در جملات مناسب استعمال کنید ؟

خانه خالی جملات ذیل را تکمیل نمائید .

خرگوش باخود گفت : « من بسیار . . . . وسبک اندام هستم ،

هر وقت که . . . . . . از سنگپشت پیش میشوم .

خرگوش بخواب مشغول . . . . وآرام گرفت اما . . . .

بخود فکر کرد که من نسبت به خرگوش ناتوانم .

وقتیکه خرگوش از . . . . . . بیدارشد دیدکه . . . . . پیشتر از

آن به سرکوه رسیده است .

خرس قطبی و روباه

روزی یک خرس قطبی که بسیار تشنه بود و آرزوی آب های خوش مزه و نسبتاً گرم را داشت ،

باتلاش زیاد و هرطرف میدوید ، ناگاه بالای چاه آب رسید و دید که در چقری چاه آب موجود است .

خرس بی تمیز بدون فکر کردن به چاه پائین شد و آب نوشید ، وقتیکه سیر آب شد خواست از چاه بیرون شود ، مگر نتوانست .

درین وقت روباهی از حال او خبر شد به سر چاه آمد . خرس چون بکمک ضرورت شدید داشت از روباه خواست تا او را نجات دهد .

روباه گفت : " ای خرس بی عقل در این کار خود خطای بسیار کرده ای . باید با من قبل از پائین شدن به چاه مشورت میکردی ، یا اینکه برآمدنت را پیش از داخل شدن فکر میکردی من فعلاً با تو هیچ نوع کمک کرده نمیتوانم ."

خرس بسیار پریشان شد و بالآخره به سبب غم و اندوه زیاد همانجا جان خود را از دست داد . خودکرده را نه درد است نه درمان .



لغات درس :

بی تمیز - بی تفاوت ، مراد بی عقل .

مشوره - مصلحت کردن اندوه - غم

سوال ها و تمرین ها :

۱ - خرس قطبی چرا به چاه درآمد ؟

۲ - چون آب نوشید چه کرد ؟

۳ - روباه با خرس چرا کمک نکرد ؟

۴ - بالاخره خرس چه شد ؟

۵ - روباه به خرس چه گفت ؟

جملات ناسکل ذیل را تکمیل کنید .

خرس با تلاش زیاد هرطرف . . . . . ناگاه بالای . . . . . . رسید.

خرس بی تمیز بدون . . . . به چاه پائین . . . .

روباه گفت : ای خرس . . . . دیرین . . . . . خطای بسیار زیاد کردی.

حضرت علی (رض)

حضرت علی رض پسر کاکای حضرت محمد ص بود.
اسم پدرشان ابوطالب میباشد. بعد از شهادت حضرت عثمان رض
به خلافت مسلمین انتخاب شدند.

از طفلی تحت تربیه حضرت پیغمبر ص بودند.
حضرت علی رض در طفلی به دین اسلام مشرف شدند، حضرت
علی رض با کفار جنگ های شدیدی کرده اند که به اثر دلاوری و
غیرت شان حضرت پیغمبر ص لقب اسدالله، شیر خدا، را به
ایشان دادند.

حضرت علی رض بعد از شش سال خلافت به عمر شصت و سه
سالگی از دست عبدالرحمن ابن ملجم به شهادت رسید. و
زیارتگاه شان در مزار شریف مورد احترام خاص و عام است.

لغات درس

انتخاب - مقرر شدن از طرف مردم

شجاع - بسیار دلاور

نیرومند - با قوت

مشرف - عزت و شرف یافتن

خاص - تنها و ضد عام

عام - تمام مردم

سوال ها و تمرین ها :

۱ - حضرت علی رض با حضرت محمد ص چه خویشی داشت ؟

۲ - حضرت علی چه وقت بدین اسلام مشرف شد ؟

۳ - حضرت علی رض پس از کدام خلیفه به خلافت انتخاب گردید ؟

۴ - حضرت علی رض را که لقب اسدالله داد ؟

۵ - حضرت علی رض پس از چند سال خلافت و در کدام سن به شهادت رسید ؟

خانه خالی جملات ذیل را تکمیل نمائید .

حضرت علی رض پسر ابو طالب . . . . . . حضرت محمد ص . . . . . .

حضرت علی رض با . . . . جنگهای . . . . . . کرده اند .

به اثر دلاوری و غیرت حضرت علی رض . . . . بنام . . .

. . . . یاد میکردند .